

## بررسی و تحلیل برهان معجزه بر امامت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الیه

علی ربانی گلپایگانی \*

### چکیده

معجزه، همان گونه که صدق مدعی نبوت را اثبات می‌کند، صدق مدعی امامت را نیز اثبات می‌کند و به نبوت اختصاص ندارد. در بسیاری از تعاریف، متکلمان اسلامی کلمه «دعوی» به صورت مطلق ذکر شده و به دعوی نبوت، مقید نشده است. شاید برخی نیز که آن را به دعوی نبوت مقید کرده اند، مورد غالب و مشهور آن را در نظر داشته‌اند. متکلمان امامیه معجزه را یکی از راه‌های شناخت امام دانسته و توانایی بر انجام معجزه را از صفات لازم امام شمرده‌اند. آنان در اثبات امامت امامان اهل بیت علیهم‌السلام عموماً و امام عصر علیه‌السلام خصوصاً علاوه بر نصوص امامت، از برهان معجزه نیز بهره گرفته‌اند. معجزات حضرت ولی عصر علیه‌السلام بسیار است که برخی به دوران قبل از امامت آن حضرت و برخی به دوران امامت ایشان در دو دوره غیبت صغرا و کبرا مربوط است. در تواتر معنوی این معجزات، تردیدی راه ندارد؛ بنابراین برهان قاطع بر امامت ایشان خواهد بود. کلید واژه‌ها: امام عصر علیه‌السلام، امامت، معجزه، خارق العاده، معجزه اراهی، معجزه تصدیقی، علم غیب.

### مقدمه

از دیدگاه امامیه، یکی از راه‌های شناخت امام، معجزه است.<sup>۲</sup> بر این اساس،

\*. استاد حوزه علمیه قم.

۲. ر.ک: حلبی، ابوالصلاح، تقریب المعارف، ص ۱۰۱؛ حلی، جعفر بن حسن، المسلك، ص ۲۱۲؛

حلی، حسن بن یوسف، نهج الحق، ص ۱۶۸؛ حلی، حسن بن یوسف، الألفین، ص ۲۷؛

توانایی بر انجام معجزه را یکی از صفات لازم برای امام دانسته‌اند. (بحرانی، ۱۴۰۶: ص ۱۸۲؛ طوسی، ۱۴۰۵: ص ۹؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۲: ص ۳۳۴).

معجزه، کار خارق العاده‌ای است که به مشیت و عنایت خاص خداوند از فردی صادر می‌شود، تا دلیل بر حقانیت مدعی الهی او باشد. متکلمان اسلامی، معجزه را به خارق العاده‌ای تعریف کرده‌اند که با ادعای آورنده‌اش مطابقت دارد و با تحدی همراه و معارضة ناپذیر است. (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ص ۴۸) روشن است که تعریف مزبور به ادعای نبوت اختصاص ندارد و دعوی امامت را نیز شامل می‌شود؛ بنابراین، مقرون بودن معجزه با ادعای نبوت که در کلمات برخی از متکلمان آمده (بحرانی، ۱۴۰۶: ص ۱۲۷؛ جرجانی، ۱۴۱۲: ج ۸، ص ۲۲۳ - ۲۲۵)، از باب مثال یا قید غالب است؛ زیرا معجزه در باب نبوت، نسبت به باب امامت، نقش تعیین کننده‌تری دارد. در باب امامت، نقش اساسی مربوط به نص (مطابق دیدگاه شیعه) یا بیعت (مطابق دیدگاه اهل سنت) است. در هر حال، فرضیه اختصاص معجزه به باب نبوت، دلیل عقلی یا نقلی معتبری ندارد.

دلالت معجزه بر صدق ادعای نبوت یا امامت، عقلی و قطعی است؛ زیرا ادعای نبوت یا امامت، ادعای مقام و منصبی الهی است. در این صورت اگر مدعی آن، دروغ‌گو باشد، خداوند به او عنایت ویژه نخواهد کرد و چنان قدرت خارق العاده‌ای به وی نخواهد بخشید؛ زیرا این کار با رحمت و حکمت خداوند، سازگاری ندارد، و از نظر عقل، انجام کاری که با حکمت و رحمت، سازگاری ندارد از خداوند، محال است. فهم عقلی و فطری بشر این است که خداوند حکیم، کسی را که به دروغ، نبوت یا امامت را ادعا کند، مورد عنایت ویژه خود قرار نمی‌دهد و او را به انجام

→

حمصی رازی، سدید الدین، المنقذ من التقليد، ج ۲، ص ۲۹۶.

۱. ر.ک: شیخ مفید، النکت الاعتقادیة، ص ۴۸؛ سید مرتضی، الرسائل، ج ۲، ص ۲۸۳؛ فخرالدین رازی، المحصل، ص ۳۰۱؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۱؛ سدید الدین حمصی، المنقذ من التقليد، ج ۱، ص ۳۸۴؛ فاضل قوشجی، شرح التجرید، ص ۳۶۰.

کاری خارق العاده مجهز نمی‌سازد؛ خواه، کار خارق العاده قبل از ادعای نبوت یا امامت از وی صادر شود، یا پس از ادعای نبوت یا امامت؛ بدین سبب است که برخی از متکلمان اسلامی، آنجا که از معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن گفته‌اند هم خوارق عادات قبل از ادعای نبوت را نام برده‌اند و هم خوارق عادات پس از آن را. گونه نخست را «ارهاصی» و گونه دوم را «تصدیقی» نامیده‌اند (تفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۵، ص ۳۷).

ارهاصی یا تصدیقی بودن معجزات از جنبه مقایسه آن‌ها با خداوند متعال است که اعطا کننده معجزات به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است؛ اما از جنبه دلالت بر صدق ادعای نبوت آن شخص از نظر عقل و فطرت بشر، تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا از نظر عقل، اعطای معجزه از سوی خداوند حکیم به انسان دروغ‌گو، قبیح بوده، صدور فعل قبیح از خداوند سبحان، محال است؛ خواه آن معجزه، قبل از ادعای نبوت یا امامت باشد، یا پس از ادعای نبوت یا امامت.

### اقسام معجزه و کیفیت استدلال

الف. معجزه‌ای که از جنس کلام است؛ مانند قرآن کریم؛  
ب. معجزه‌ای که از جنس خبرهای غیبی از گذشته یا آینده یا زمان حال است؛  
ج. معجزه‌ای که کار خارق العاده‌ای است که از کسی صادر می‌شود، یا به دعای او رخ می‌دهد و یا به خاطر وی و درباره او تحقق می‌یابد.  
بسیاری از معجزات حضرت ولی عصر علیه السلام از گونه دوم و برخی از آن‌ها از گونه سوم هستند.

برهان معجزه، امامت همه امامان علیهم السلام را اثبات می‌کند؛ زیرا آن بزرگواران مدعی امامت بودند و معجزات بسیاری نیز توسط آنان واقع شده است؛ از این رو برخی از متکلمان امامیه اثبات امامت امامان اهل بیت علیهم السلام را یک‌جا مطرح

کرده‌اند؛ مانند ابوالصلاح حلبی در تقریب المعارف<sup>۱</sup> و علی بن یونس عاملی بیاضی در الصراط المستقیم<sup>۲</sup>، و فاضل مقداد در اللوامع الإلهیة<sup>۳</sup> و محقق حلی در کتاب المسلك<sup>۴</sup>.

برخی از متکلمان نیز معجزات هر یک از امامان علیهم‌السلام را در باب مخصوص به امامت آن امام، به عنوان یکی از دلایل امامت او بیان کرده‌اند؛ مانند شیخ مفید در کتاب /ارشاد. وی برای اثبات امامت امام زمان از دلایل عقلی و نقلی بهره گرفته و بابی را به نقل معجزات و کرامات آن حضرت، اختصاص داده است.

نمونه کامل‌تر و دقیق‌تر استدلال بر امامت ولی عصر علیه‌السلام بر اساس معجزات آن حضرت، روشی است که شیخ الطائفة در کتاب الغیبة به کار برده است. وی امامت حضرت ولی عصر علیه‌السلام را از سه راه اثبات کرده است:

الف. از راه ضرورت وجود امام معصوم در هر زمانی به حکم عقل و ابطال دیدگاه‌های مذاهب اسلامی دیگر در باب امامت و تعیین مصداق امام غیر از دیدگاه شیعه امامیه (طوسی، بی‌تا: ص ۳-۵۷)؛

ب. از راه نصوص متواتری که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان اهل بیت علیهم‌السلام بر امامت ولی عصر علیه‌السلام نقل شده است (همو: ص ۸۸-۱۱۶)؛

ج. از راه خوارق عادات و معجزاتی که توسط حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام واقع شده است (همو: ص ۱۷۰-۱۹۹).

شیخ الطائفة حدود سی نمونه از معجزات امام عصر علیه‌السلام را نقل کرده

۱. تقریب المعارف، ص ۱۱۹ - ۱۲۳.

۲. الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۷۷ - ۲۱۴.

۳. اللوامع الإلهیة، ص ۳۴۶، ابن میثم بحرانی نیز گفته است: «راه شناخت مشخص هر یک از امامان دوازدهگانه، معجزات و کراماتی است که به دست هر یک از آنان ظاهر شده و به صورت متواتر نقل شده است» (القواعد الکلامیه، ص ۱۹۰).

۴. المسلك، ص ۲۷۳.

و در پایان گفته است:

این اخبار، بیان‌گر خبرهای غیبی و گزارشی از حوادث آینده به روش خارق العاده است که کسی نمی‌تواند از آن‌ها آگاه شود، مگر اینکه خداوند از طریق پیامبر ﷺ او را آگاه کرده باشد و چون خداوند معجزات را به دروغ‌گویان نمی‌دهد، این معجزات، راست‌گویی امامان علیهم‌السلام را در ادعای امامت اثبات می‌کند.

### نمونه‌هایی از معجزات حضرت ولی عصر ﷺ

معجزاتی که از امام عصر ﷺ سر زده، بسیار است. برخی از آن‌ها قبل از فرا رسیدن زمان امامت آن حضرت (۲۵۵-۲۶۰ ق) واقع شده است، و برخی دیگر در دوران غیبت صغرا (۲۶۰-۳۲۹ هـ) و برخی دیگر در دوران غیبت کبری رخ داده است. معجزات بخش نخست، از آن‌رو که زمان امامت ولی عصر ﷺ فرا نرسیده، و ادعای امامت از سوی وی مطرح نشده بود، جنبه «ارهاصی» دارد؛ یعنی پایه و شالوده امامت او را استوار می‌سازد، و از آن جهت که امامت او توسط پدر بزرگوار و نیاکان گرامی‌اش مطرح شده بود، برهان امامت به شمار می‌رود. همچنین معجزاتی که در دوران غیبت صغرا و کبرا واقع شده است، از آن‌جا که ادعای امامت از جانب آن حضرت مطرح شده بود، برهان امامت او به شمار می‌رود. از آن‌جا که نقل همه این معجزات از گنجایش این مقال بیرون است، به نقل نمونه‌هایی از معجزات ولی عصر ﷺ در زمان غیبت صغرا بسنده می‌کنیم.<sup>۱</sup>

۱. محمد بن ابراهیم بن مهزیار گفته است:

هنگامی که امام عسکری علیه‌السلام از دنیا رفت، من [درباره امام پس از او] دچار تردید شدم، و از سویی نزد پدرم اموال بسیاری [از وجوهات] بود. پدرم بیمار شد و یقین کرد که از دنیا خواهد رفت؛ لذا سفارش آن اموال را به من کرد و پس از

۱. برای آگاهی بیشتر از معجزات و کرامات امام عصر علیه‌السلام ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۳ -

۲۴۳؛ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۸۴-۳۴۱.

سه روز از دنیا رفت. من آن اموال را به عراق بردم و منزلی اجاره کردم. تصمیم گرفتم که چند روزی منتظر بمانم و هرگاه حقیقت امر بر من روشن شد، آن اموال را به امام تحویل دهم، و در غیر این صورت، آن را صدقه بدهم.

پس از گذشت چند روز، فردی نامه‌ای برایم آورد که خطاب به من نوشته شده بود و در آن، مقدار و خصوصیات اموال، دقیقاً بیان شده بود؛ حتی جزئیاتی توضیح داده شده بود که من از آن‌ها آگاه نبودم. اموال را به فرستاده تحویل دادم و چند روز از شک و تردیدی که به من دست داده بود، شرمنده و سرافکننده بودم، تا این که نامه‌ای به دستم رسید که در آن آمده بود: «تو را جانشین پدرت کردیم؛ پس خدای را سپاس گزار باش.» (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۴۳۴-۴۳۵؛ مجلسی، ۱۳۹۰: ج ۵۱، ص ۳۱۰-۳۱۱)

۲. از شیخ عمّری، نایب خاص امام عصر علیه السلام نقل شده که فردی اموالی را که به عنوان وجوهات شرعی بدهکار بود، به من داد [تا به امام عصر علیه السلام برسانم. اموال را به امام دادم] اموال به وی باز پس داده شد و به او گفته شد: «چهارصد درهم از این اموال، حق عموزادگان تو است؛ حق آنان را از آن، جدا کن.» آن مرد، متحیر و شگفت زده شد، و به بررسی اموال خود پرداخت. در دست او مالی بود که به فرزندان عمویش تعلق داشت؛ برخی را به آنان داده بود، و برخی را نپرداخته بود که مقدار آن، چهارصد درهم بود. آن را از مال خویش جدا کرد و به صاحبانش داد، و بقیه اموال از او پذیرفته شد (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۴۳۵؛ صدوق، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۴۸۶؛ مفید، ۱۴۱۳ (اول): ج ۲، ص ۳۵۶).

۳. محمد بن یوسف شاشی گفته است: به بیماری ناعلاجی مبتلا شدم و مال بسیاری را برای معالجه آن، مصرف کردم؛ ولی فایده نبخشید. نامه‌ای به ولی عصر علیه السلام نوشتم و از او خواستم برایم دعا کند. امام علیه السلام در پاسخ نامه‌ام نوشت: «ألبسک الله العافیة و جعلک معنا فی الدنيا و الآخرة؛ خدا به تو لباس عافیت بپوشاند و در دنیا و آخرت، تو را با ما قرار دهد.» در کمتر از یک هفته، بیماریم

برطرف شد. جریان را با یکی از پزشکان در میان گذاشتم؛ او گفت: «برای این درد، دارویی نمی‌شناسیم، و سلامتی تو بدون شک از سوی خدا [و بدون اسباب طبیعی] بوده است» (کلینی، ۱۳۸۸: ص ۴۳۶؛ حدیث ۱۱؛ مفید، ۱۴۱۳ (اول): ج ۲، ص ۳۵۷-۳۵۸)

۴. علی بن حسین یمانی گفته است: به منطقه عسکر (سامرا) رفتم تا امام عصر علیه السلام را زیارت کنم. خود را به کسی معرفی نکردم و کسی را از قصدم آگاه نساختم. ناگهان فردی نزد من آمد و گفت: «برخیز» گفتم: «به کجا برویم؟» گفت: به «سوی منزل». گفتم: «شاید مرا با کسی اشتباه گرفته‌ای. نام من چیست؟» گفت: «نه؛ اشتباه نگرفته‌ام؛ تو علی بن الحسین، فرستاده جعفر بن ابراهیم هستی». پس مرا به منزل حسین بن احمد برد و به او چیزی گفت که من از آن آگاه نشدم؛ ولی همه خواسته‌هایم را برآورد. سه روز نزد او بودم، و اذن زیارت امام علیه السلام را طلب کردم که به من اذن داده شد و در شبی امام علیه السلام را زیارت کردم (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۴۳۶؛ مفید، ۱۴۱۳ (اول): ج ۲، ص ۳۵۸؛ صدوق، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۴۹۱).

۵. علی بن حسین یمانی گفته است: به بغداد رفته بودم. قافله‌ای از یمن عازم حرکت به سوی یمن بود، من نیز خواستم با آن قافله رهسپار یمن شوم. نامه‌ای نوشتم و از امام علیه السلام اذن رفتن خواستم. پاسخ آمد: «با آنان بیرون مرو که برای تو خیری ندارد. در کوفه بمان». من نیز چنین کردم. قافله بیرون رفت. بنوحنظله بر آنان یورش بردند و آنان را هلاک کردند. در نامه‌ای دیگر طلب اذن کردم که از طریق دریا سفر کنم؛ به من اذن داده نشد. از کاروان‌هایی که از طریق دریا رفته بودند جويا شدم؛ معلوم شد که قومی از هند بر آنان یورش برده و آنان را نابود کرده‌اند (همو).

۶. حسن بن فضل یمانی گفته است: پدرم دو بار با خط خود به ناحیه مقدسه امام عصر علیه السلام نامه نوشت و پاسخ او داده شد؛ ولی یکی از فقهای اصحاب ما به امام

عصر علیه السلام نامه‌ای نوشت و پاسخ او داده نشد. در جست‌وجوی علت آن برآمدیم؛ معلوم شد که او تغییر عقیده داده و به قرامطه پیوسته است (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۴۳۶؛ مفید، ۱۴۱۳ (اول): ج ۲، ص ۳۳۵۹).

۷. همو گفته است: به عراق سفر کردم و تصمیم گرفتم که تا نیازهایم بر آورده نشود، آنجا بمانم. مدتی گذشت؛ دلتنگ شدم و ترسیدم از رفتن به حج باز بمانم. روزی نزد محمد بن احمد که از سفیران [مع الواسطه] امام علیه السلام بود رفتم و از او خواستم مرا راهنمایی کند. او گفت: «به فلان مسجد برو، آن جا مردی نزد تو خواهد آمد». من به آن مسجد رفتم. مردی بر من وارد شد. وقتی نظرش به من افتاد خندید و گفت: «غمگین مباش. در همین سال به حج خواهی رفت و به سلامتی نزد خانواده‌ات باز خواهی گشت». من آرامش یافتم و گفتم: «این، مصداق همان است [= نشانه‌ای است از حل مشکلات و رفع نیازهایم]».

سپس وارد عسکر [سامرا] شدم. در آن جا کیسه‌ای که در آن، پیراهن و مقداری دینار بود، به من داده شد. از این بابت غمگین شدم و پیش خود گفتم: «بهره من نزد این قوم، همین است» [آن را کم شمردم] و در اقدامی جاهلانه، آن را برگرداندم. سپس از این کار خود پشیمان شدم و پیش خود گفتم: «با رد عطای مولایم کافر شدم». نامه‌ای نوشتم و از کار خود عذر خواستم و استغفار کردم.

در حالی که تطهیر کرده و برای اقامه نماز آماده شده بودم، با خود فکر می‌کردم و می‌گفتم: «اگر دینارها به من بازگردانده شود، در آن‌ها تصرف نخواهم کرد و آن‌ها را به پدرم تحویل خواهم داد؛ زیرا او در مصرف آن‌ها از من آگاه‌تر است.» در این هنگام، همان فردی که کیسه دینارها و لباس را به من داده بود، بیرون آمد و گفت: «به من گفته شده است که تو اشتباه کردی که آن مرد را از راز دادن دینارها به او آگاه نکردی. ما گاهی برای تبرک، مبلغی به دوستانمان می‌دهیم، بدون آن‌که آنان درخواست کرده باشند، و گاهی پس از درخواست آنان، چیزی به عنوان تبرک به آن‌ها می‌دهیم.» سپس نامه‌ای به من داده شد که در آن



نوشته شده بود: «تو اشتباه کردی که احسان ما رد کردی، و چون از خدا طلب آمرزش کرده‌ای، خدا تو را می‌آمرزد، و از آن جا که تصمیم گرفته‌ای در دینارها تصرف نکنی و از آن‌ها بهره نبری، آن‌ها را به تو باز نمی‌گردانیم؛ ولی لباس را بگیر که برای احرام، به آن نیاز داری.» (همو).

۸. حسن بن عبدالحمید گفته است: در [وکالت] حاجز بن یزید [که وکیل امام عصر علیه السلام بود] شک کردم. اموالی را جمع کردم و به عسکر [سامرا] رفتم. در آن جا نامه‌ای به دستم رسید که در آن نوشته شده بود: «در مورد ما و کسی که جانشین ما در کارهای ماست، شکی نیست. آنچه را با خود آورده‌ای، به حاجز بن یزید تحویل بده» (کلینی، ۱۳۸۸: کافی، ج ۱، ص ۴۳۷؛ مفید، ۱۴۱۳ (اول): ج ۲، ص ۳۶۱).

۹. پدر غلام احمد بن حسن گفته است: وارد سرزمین جبل [منطقه‌ای بین بغداد و آذربایجان] شدم؛ در حالی که به امامت معتقد نبودم، و همگی [اهل بیت علیهم السلام و خلفا] را دوست می‌داشتم. تا این که یزید بن عبدالله از دنیا رفت. او به من وصیت کرده بود که شهری سمند [نام اسب او] و شمشیر و کمر بندش را به مولایش [ولی عصر علیه السلام] تحویل دهم. من ترسیدم که اگر اسب او را به «اذ کوتکین» [فرمانده سپاه عباسی] ندهم، از جانب او تحقیر و اذیت شوم؛ لذا آن‌ها را نزد خود به هفتصد دینار قیمت کردم و بدون اینکه کسی را از این مطلب آگاه کنم، اسب را به اذ کوتکین دادم. در این هنگام، از عراق نامه‌ای به دستم رسید که در آن آمده بود: «هفتصد دیناری را که از بهای شهری و شمشیر و کمر بند از ما نزد تو است، برای ما بفرست.» (کلینی، ۱۳۸۸: ص ۴۳۸، مفید ۱۴۱۳ (اول): ج ۲، ص ۳۶۲).

۱۰. حسن بن عیسیٰ عریضی گفته است: هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، مردی از مصر با اموالی به مکه آمد، تا آن اموال را به صاحب امر امامت برساند. در آن حال، با نظرات گوناگونی مواجه شد؛ برخی می‌گفتند: «امام

حسن عسکری علیه السلام کسی را جانشین خود معرفی نکرده است. «برخی دیگر می گفتند: «جانشین او جعفر [برادر امام عسکری علیه السلام جعفر کذاب] است و برخی دیگر می گفتند: «جانشین او فرزندش می باشد».

وی نامه‌ای نوشت و با فردی که کنیه‌اش ابوطالب بود به عسکر [سامرا] فرستاد، تا از حقیقت امر، جست‌وجو کند. آن مرد، نزد جعفر رفت و از او برهان طلبید. جعفر گفت: «اکنون آمادگی ندارم». وی به سوی باب [خانه امام عسکری علیه السلام] رفت و نامه‌اش را به کسانی که به عنوان سفیر امام علیه السلام موسوم بودند سپرد. در پاسخ او نامه‌ای صادر شد که در آن نوشته شده بود: «خدا به تو در عزای صاحب [کسی که او را فرستاده بود] اجر بدهد. او از دنیا رفت و وصیت کرده است که مالی که با او بود به فرد ثقه‌ای داده شود تا مطابق آنچه در نامه‌ای که برای او نوشته خواهد شد، عمل کند. آن واقعه همان گونه که در نامه نوشته شده بود، اتفاق افتاده بود.» (کلینی، ۱۳۸۸: ص ۴۳۹، ح ۱۹؛ مفید، ۱۴۱۳ (اول): ج ۲، ص ۳۶۴)

۱۱. محمد بن شاذان بن نعیم نیشابوری گفته است: چهار صد و هشتاد درهم مال متعلق به امام عصر علیه السلام نزد من بود. خوش نداشتم که کمتر از پانصد درهم بفرستم؛ لذا بیست درهم از خودم به آن افزودم و به محمد بن جعفر اسدی [که از ابواب امام عصر علیه السلام بود،] دادم؛ اما او را از آن مطلب آگاه نساختم. وقتی قبض رسید آن اموال به دستم رسید. در آن نوشته شده بود: «پانصد درهم رسید و بیست درهم از آن، متعلق به تو بود (صدوق، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۴۸۵-۴۸۶؛ مفید، ۱۴۱۳ (اول): ج ۲، ص ۳۶۵)

۱۲. علی بن زیاد صیمری، طی نامه‌ای از حضرت ولی عصر علیه السلام کفن درخواست کرد. در جواب او نوشته شده بود: «تو در سال هشتاد [هشتاد سالگی یا در سال ۲۸۰ ق] به آن نیاز خواهی داشت». او در سال هشتاد از دنیا رفت و پیش از

مرگش برای او کفن فرستاده شد (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۴۴۰؛ مفید، ۱۴۱۳ (اول): ج ۲، ص ۳۶۶).

۱۳. محمد بن هارون بن عمران همدانی گفته است: پانصد دینار بابت سهم امام علیه السلام بدهکار بودم. در شرایط سختی قرار داشتم؛ لذا نیت کردم دکان‌هایی که قبلاً به مبلغ پانصد و سی دینار خریده بودم، در ازای پانصد دینار، از آن امام علیه السلام باشد و این مطلب را به کسی نگفته و حتی بر زبان، جاری نکرده بودم. از ناحیه مقدسه علیه السلام به محمد بن جعفر نامه نوشته شد که: «نزد محمد بن هارون برو و دکان‌ها را در ازای پانصد دیناری که متعلق به ماست، تحویل بگیر.» (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۴۴؛ صدوق، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۴۹۲؛ مفید، ۱۴۱۳ (اول): ج ۲، ص ۳۶۶-۳۶۷).

۱۴. علی بن احمد گفته است: از ناحیه مقدسه، نامه‌ای رسید که در آن از زیارت مقابر قریش و کاظمین علیه السلام نهی شده بود. پس از چند ماه، خلیفه دستور داد هرکس را که کاظمین علیه السلام را زیارت کند، دستگیر کنند (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۴۴۱؛ مفید، ۱۴۱۳ (اول): ج ۲، ص ۳۶۷).

۱۵. مردی از اهالی روستای آبه، اموالی را برای ولی عصر علیه السلام فرستاد و شمشیری را که قصد کرده بود بفرستد، فراموش کرد. پس از آن که اموال به امام علیه السلام رسید، حضرت برای او نامه نوشت که: «اموال به دست ما رسید؛ اما شمشیری که فراموش کرده بودی، چه شد؟» (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۴۳۹؛ مفید، ۱۴۱۳ (اول): ج ۲، ص ۳۶۵).

۱۶. علی بن محمد از یکی از شیعیان نقل کرده که گفته است: آماده سفر حج شدم و با مردم خداحافظی کردم. از ناحیه مقدسه، نامه‌ای به دستم رسید که در آن آمده بود: «ما این سفر را خوش نداریم و تصمیم با تو است.» من دل‌گیر و غمگین شدم و نامه نوشتم که: «از سفر منصرف شدم؛ ولی از این که به حج نرفتم، غمگین هستم.» پاسخ آمد که: «غمگین مباش. در سال آینده، به حج

مشرف خواهی شد؛ ان شاءالله». سال بعد، نامه‌ای نوشتیم و اذن خواستیم و اذن داده شد (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۴۳۸؛ مفید، ۱۴۱۳ (اول): ج ۲، ص ۳۶۴)

۱۷. محمد بن شاذان بن نعیم نقل کرده است: مردی از بلخ، مالی را فرستاد و نامه‌ای را با آن همراه کرد که چیزی در آن نوشته نشده بود؛ ولی انگشتان خود را بدون آن که خطی بر جای بماند در آن، حرکت داده و چرخانده بود. وی، آن مال و نامه را به فرستاده خود داد و به او گفت: «این مال را به کسی بده که تو را از این جریان آگاه کند.» وی عازم سامرا شد و نزد جعفر [کذاب] رفت و از او خواست که از آن واقعه خبر دهد. او گفت: «آیا به بداعتقاد داری؟» فرستاده گفت: «آری.» جعفر گفت: «برای مولای تو بد حاصل شده و به من گفته است که مال را به من بدهی.» فرستاده گفت: «این پاسخ، مرا قانع نمی‌کند» و از نزد او بیرون رفت و در بین اصحاب ما می‌چرخید، تا اینکه نامه‌ای به دست او رسید که در آن نوشته شده بود: «این مال، بیرون صندوقی گذاشته شده بود. دزد به خانه صاحبش وارد شد و آنچه را در صندوق بود، برد؛ ولی این مال، باقی ماند (صدوق، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۴۸۸، ح ۱۱).

۱۸. ابو رجاء مصری گفته است: پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام برای دیدن امام پس از او از مصر بیرون رفتم. دو سال تحقیق کردم و به نتیجه‌ای نرسیدم. در سال سوم در مدینه بودم و در این باره فکر می‌کردم و با خود می‌گفتم: اگر امام علیه السلام جانشین می‌داشت، پس از دو سال برایم روشن می‌شد [و او را می‌دیدم]. در این هنگام، ندایی آمد که گوینده‌اش را نمی‌دیدم و مرا خطاب کرد و گفت: «ای نصر بن عبدالله! به اهل مصر بگو: آیا شما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیده‌اید که به او ایمان آورده اید؟» نصر می‌گوید: «من نام پدرم را نمی‌دانستم؛ زیرا در مدائن به دنیا آمده بودم و پدرم مرده بود و نوفلی مرا بزرگ کرده بود.» با شنیدن آن صدا بی‌درنگ بر خاستم و رهسپار مصر شدم (صدوق، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۴۹۱-۴۹۲)

۱۹. محمد بن محمد اشعری از غانم ابی سعید هندی نقل کرده که گفته است: من و چهل نفر دیگر، از ملازمان پادشاه هند در کشمیر بودیم. ما به تورات، انجیل و زبور، آگاهی داشتیم و در مسایل دینی به ما رجوع می‌شد. روزی سخن از محمد صلی الله علیه و آله به میان آمد؛ به یک‌دیگر گفتیم: «در کتاب‌های ما درباره او سخن گفته شده است». قرار گذاشتیم که من درباره او به جست و جو بپردازم. من از کشمیر به کابل و از آن جا به بلخ رفتم. فرمانروای بلخ ابن ابی شور بود؛ نزد وی رفتم و او را از قصد خود آگاه کردم.

وی عالمان و فقیهان را جمع کرد تا با من مناظره کنند. من از آنان درباره محمد صلی الله علیه و آله پرسیدم. گفتند: «او پیامبر ماست و از دنیا رفته است». گفتم: «جانشین او کیست؟» گفتند: «ابوبکر است». گفتم: «نسب او را بیان کنید». آنان نسب او را شرح دادند. گفتم: «این محمد صلی الله علیه و آله پیامبر نیست؛ زیرا جانشین پیامبری که ما در کتاب‌های خود یافته ایم، پسر عمو، همسر دختر و پدر فرزندان اوست». آن عالمان به فرمانروا گفتند: «این فرد، از شرک به کفر گرایید. دستور بده او را بکشند». من به آنان گفتم: «من جز با بیان کافی، از دین خود بر نمی‌گردم». فرمانروا حسین بن اسکیب را فراخواند و به او گفت: «با این مرد مناظره کن». حسین به فرمانروا گفت: «علما و فقها اطراف تو هستند؛ به آنان بگو با وی مناظره کنند». فرمانروا گفت: «تو با او مناظره کن. او را به جای خلوتی ببر و با او مهربان باش». وی به دستور فرمانروا عمل کرد. من از او پرسیدم: «محمد صلی الله علیه و آله کیست؟» وی گفت: «او پیامبر ماست که از دنیا رفته و جانشین وی، پسر عموی علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب است که همسر دختر پیامبر یعنی فاطمه و پدر دو پسرش حسن و حسین علیهما السلام است».

گفتم: «شهادت می‌دهم که جز الله، خدایی نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست». نزد فرمانروا رفتم و اسلام خود را اظهار کردم. وی به حسین دستور داد که احکام اسلامی به من بیاموزد. من به حسین گفتم: «در کتاب‌های ما آمده

است که هیچ جانشین پیامبری از دنیا نمی‌رود، مگر این که جانشینی دارد. جانشین علی علیه السلام چه کسی است؟» گفت: «جانشین علی علیه السلام حسن و پس از او حسین است». سپس جانشینان پس از او را نام برد، تا به حسن عسکری علیه السلام رسید. آن گاه گفت: «باید از جانشین حسن علیه السلام جست و جو کنی».

محمد بن محمد اشعری گوید: وی در بغداد نزد ما آمد و گفت: در مسیر راه، رفیقی داشتم که با من هم عقیده بود؛ ولی چون از اخلاقش راضی نبودم، از وی جدا شدم. روزی در حالی که درباره مقصودی که داشتم فکر می‌کردم، ناگهان فردی نزد من آمد و گفت: «مولایت را اجابت کن» و مرا از کوچه‌ها و محله‌های مختلف عبور داد تا وارد خانه و باغی کرد. ناگهان مولای خود، ولی عصر علیه السلام را دیدم که نشسته بود. مرا که دید، با زبان هندی با من سخن گفت و بر من سلام کرد. آن حضرت اسمم را گفت و درباره تک تک چهل نفری که از دوستان هندی من بودند با نام‌هایشان سؤال کرد. سپس فرمود: «تو قصد داری امسال با اهل قم به حج مشرف شوی؛ ولی امسال به حج نرو. به خراسان برو و سال آینده به حج برو». سپس کیسه‌ای را به من داد و فرمود: «این، خرجی تو باشد. در بغداد به خانه کسی نرو و کسی را از آنچه دیدی، آگاه مساز. (صدوق، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۴۹۵-۴۹۷).

۲۰. علی بن محمد بن اسحاق اشعری گفته است: همسری داشتم که مدت‌ها او را رها کرده بودم. وی نزد من آمد و گفت: «اگر مرا طلاق داده‌ای، به من بگو». گفتم: «تو را طلاق نداده‌ام». سپس با او همبستر شدم. پس از چند ماه به من نامه‌ای نوشت که باردار است. من درباره او نامه‌ای به ناحیه مقدسه نوشتم و نیز درخواست کردم که خانه‌ای که داماد [یا پدر زنم] وصیت کرده بود که به امام عصر علیه السلام داده شود را به من بفروشد و من بهای آن را به تدریج بپردازم.

در پاسخ نوشته شده بود: «درخواست تو درباره خانه بر آورده شد؛ اما بارداری همسرت بی‌اساس است». پس از آن، همسرم به من نامه نوشت که: «آنچه در باره

بارداری ام نوشته بودم، دروغ بوده است» (صدوق، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۴۹۷-۴۹۸).

۲۱. ابوالحسن بن جعفر بن احمد نقل کرده است: ابراهیم بن محمد بن فرج رنجی درباره مسایل مختلفی به امام عصر علیه السلام نامه نوشت و نیز درباره نام فرزندی که برای او متولد شده بود. در پاسخ نامه، جواب سوالاتش داده شده بود؛ ولی درباره نام فرزندش مطلبی نیامده بود. آن فرزند از دنیا رفت.

نیز در میان عده‌ای از اصحاب ما در جلسه‌ای درباره مطلبی اختلافی رخ داده بود. امام علیه السلام در نامه‌ای به یکی از آنان شرح آنچه را که در آن مجلس گذشته بود. نوشت. (همان)

۲۲. اسحاق بن احمد کاتب گفته است: در قم، مرد پارچه فروشی بود که یک شریک مرجئی داشت. پارچه گرانبهایی به دست آنان رسید. فرد مومن به شریکش گفت: «این پارچه برای مولایم مناسب است». شریکش گفت: «من مولایت را نمی‌شناسم؛ ولی تو این پارچه را هرگونه که می‌خواهی، مصرف کن». هنگامی که پارچه به دست ولی عصر علیه السلام رسید، آن را دونیم کرد؛ نصفش را نگاه داشت و نصف دیگر آن را برگرداند و فرمود: «ما را به مال مرجئی نیازی نیست». (صدوق، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۵۱۰)

۲۳. ابوالادیان که از خدمت‌گزاران امام حسن عسکری علیه السلام بود و نامه‌های آن حضرت را به شهرهای مختلف می‌برد، گوید: پس از شهادت امام عسکری علیه السلام جمعی از مردم قم، وارد سامرا شدند و از حال امام عسکری علیه السلام پرسیدند و دانستند که امام علیه السلام از دنیا رفته است. گفتند: «به چه کسی باید تعزیت بگوییم؟» مردم، جعفر بن علی [جعفر کذاب] را معرفی کردند. آنان نزد او رفتند و سلام کردند و به او تعزیت گفتند سپس به وی گفتند: «همراه ما نامه‌ها و اموالی است. آیا می‌گویی که آن نامه‌ها از چه کسانی است و آن اموال چقدر نه؟» جعفر از جای برخاست و با ناراحتی گفت: «آیا از ما می‌خواهید که غیب بدانیم؟» در این هنگام، خادم ولی عصر علیه السلام بیرون آمد و به آنان گفت: «نامه‌هایی که با

شماست. از فلانی و فلانی است و مالی که در همیان است، هزار دینار است و ده دینار آن‌ها زرانود است».

آنان نامه‌ها و مال را به او سپردند و گفتند: «کسی که تو را نزد ما فرستاده، امام است» (صدوق، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۴۷۵-۴۷۶؛ حر عاملی، ۱۴۲۵: ج ۵، ص ۲۹۹) ۲۴. علی بن سنان موصلی از پدرش نقل کرده که گفته است: کاروانی از قم و جبال بر اساس رسم و عادت‌ی که داشتند، اموالی را با خود به سامرا بردند تا به امام حسن عسکری علیه السلام بدهند؛ اما وقتی به سامرا رسیدند، از شهادت امام عسکری علیه السلام آگاه شدند. پرسیدند: «وارث امام کیست؟» گفتند: «برادرش جعفر بن علی». آنان نزد او رفتند و او را از مقصود خود آگاه کردند. جعفر از آنان خواست تا اموال را به او تحویل دهند. آنان گفتند: «ما هرگاه نزد امام عسکری علیه السلام می‌رسیدیم، او نام صاحبان اموال و مقدار مال آنان را به طور مشخص بیان می‌کرد و حتی نقش مهری را که بر کیسه‌ها زده بودند، می‌گفت. اگر تو جانشین او هستی، باید مانند او عمل کنی تا اموال را به تو بسپاریم». جعفر، سخن آنان را تکذیب کرد و گفت: این کار، آگاهی از غیب است و علم غیب، مخصوص خداوند است. سپس نزد خلیفه وقت رفت و از آنان بدگویی کرد. خلیفه، آنان را احضار کرد و از آن‌ها خواست که اموال را به جعفر بدهند. آنان گفتند: ما وکیل و اجیر مردم هستیم و باید اموال را به کسی بدهیم که مانند امام حسن عسکری علیه السلام عمل کند و حق خیانت در امانت مردم را نداریم. خلیفه، سخن آنان را تصدیق کرد. آن‌ها از خلیفه خواستند که مأموری بفرستد تا آنان را تا بیرون شهر، بدرقه کند و آنان اموال را به صاحبانشان باز گردانند. خلیفه پذیرفت و آنان از شهر سامرا بیرون رفتند.

هنگامی که به بیرون شهر رسیدند، ناگاه جوانی دیدند که آنان را به نام صدا می‌زد و می‌گفت: «مولای خود را اجابت کنید». گفتند: «آیا تو مولای ما هستی؟» گفت: «پناه به خدا! من خدمت‌گزار مولای شمایم. با من بیایید تا مولایتان را به



شما نشان دهم». به دنبال او رفتیم تا داخل خانه امام حسن عسکری علیه السلام شدیم. در آن جا فرزندش قائم علیه السلام را دیدیم که مانند پاره ماه بر تختی نشسته بود و لباس سبزی بر تن داشت.

به او سلام کردیم؛ جواب سلام ما را داد. سپس اموالی را که با خود داشتیم به صورت مفصل و دقیق، معرفی کرد. حتی خصوصیات توشه‌ای که همراه داشتیم و مرکب هایمان را نیز بیان نمود. ما به این دلیل که خداوند، مولایمان را به ما شناسانده بود، سجده شکر به جا آوردیم. سؤالاتی که داشتیم، از او پرسیدیم و او به آن‌ها پاسخ داد. پس اموال را به او سپردیم.

حضرت قائم علیه السلام به ما دستور داد که از آن پس مالی را به سامرا نیاوریم؛ زیرا او مردی را در بغداد منصوب خواهد کرد و نامه‌های امام علیه السلام از آن جا صادر خواهد شد. ما از نزد امام علیه السلام به دیار خود باز گشتیم.

آن حضرت به محمد بن جعفر قمی حمیری مقداری حنوط و کفن داد و فرمود: «خدا به تو درباره مرگ خودت اجر بدهد. به همدان که رسیدیم، او درگذشت (صدوق، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۴۷۶-۴۷۸).

۲۵. سعید بن هبة الله راوندی، مؤلف کتاب الخرائج و الجرائح از عده‌ای نقل کرده است که گفته اند: جماعتی را در همدان یافتیم که همگی شیعه بودند. علت آن را از آنان پرسیدیم؛ گفتند: «یک سال، جد ما به حج رفت و بسیار زودتر از قافله بازگشت. علت آن، این بود که در یک شب خواب می‌ماند و قافله حرکت می‌کند و او تنها می‌ماند. در حالی که به تنهایی سیر می‌کند، صاحب الزمان علیه السلام را ملاقات می‌کند و آن حضرت به او می‌گوید: «آیا می‌خواهی به خانه‌ات برسی؟» او می‌گوید: «آری». جدمان گفت: «امام علیه السلام به یکی از خدمت‌گزارانش فرمود دست مرا بگیرد، و من با امام علیه السلام حرکت کردم. ناگهان دیدم زمین زیر پای ما درهم پیچیده می‌شود. هنگام فجر به همدان رسیدیم و او بازگشت.» این واقعه سبب شد که ما همگی مستبصر شویم (عاملی، ۱۴۲۵: ج ۵، ص ۳۲۵).

۲۶. نویسنده کتاب مناقب فاطمه و ولدها با سند خود از احمد بن محمد دینوری نقل کرده که وی رهسپار حج شد و شیعیان، اموالی را به او سپردند تا به ناحیه مقدسه تحویل دهد. وقتی داخل سامرا شد، نامه‌ای به دستش رسید که در آن، پس از «بسم الله الرحمن الرحيم» نوشته شده بود: «احمد بن محمد دینوری به عهد خود وفا کرد». و خصوصیات کیسه‌های پول و مقدار دیناری که در آن‌ها بود، با ویژگی‌های پارچه‌ها شرح داده شده بود. به او دستور داده شده بود که آن اموال را به هرکس که عمری [نایب خاص امام عصر علیه السلام] می‌گوید، تحویل دهد (عاملی، ۱۴۲۵: ج ۵، ص ۳۲۹)

۲۷. همو به سند خود از قاسم بن علا نقل کرده است که او به صاحب الزمان علیه السلام نامه‌ای نوشت و درخواست کرد برایش دعا کند که خدا به او فرزندی بدهد. در نامه امام علیه السلام در پاسخ او آمده بود: «خدایا! به او پسری عطا کن که روشنی چشم او باشد و همین حملی را که با او همراه است، وارث وی قرار بده». قاسم بن علا گوید: «نامه را دریافت کردم و من نمی‌دانستم که حملی (زن بارداری) با من همراه است».

وقتی بررسی کردم یافتم که کنیزم که با من همراه است، باردار است و او پسری به دنیا آورد (همو).

۲۸. از حسن بن جعفر قزوینی نقل شده است که گفت: یکی از برادران ما بدون وصیت از دنیا رفت. وارثان او می‌دانستند او مالی را پنهان کرده است؛ ولی جای آن را نمی‌دانستند. به ناحیه مقدسه نامه‌ای نوشتند و راهنمایی خواستند. در جواب آن‌ها نامه‌ای صادر شد که طی آن، جای آن اموال، دقیقاً بیان شده بود. آنان آن مکان را کردند و مال را پیدا کردند (همو: ص ۳۲۷-۳۲۸)

آنچه نقل شد، مشتتی از خروار است که همگی به عصر غیبت صغرا مربوط است و در تواتر معنوی آن‌ها جای کمترین تردیدی وجود ندارد. اگر در تواتر معنا و مفاد این گزارش‌ها تردید شود، همه مواردی که تواتر معنا و مفاد آن‌ها مسلم

شناخته شده است، مانند شجاعت امیرالمومنین علیه السلام و سخاوت حاتم، مورد تردید قرار خواهد گرفت. معجزات مزبور، غالباً از نوع اخبار از غیب است که یکی از معجزات شاخص پیامبران الهی نیز بوده است. آگاهی از غیب، اولاً وبالذات مخصوص خداوند است؛ ولی خداوند بندگان برگزیده خود را نیز از آن بهره مند می‌کند؛ چنان که فرموده است:

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحداً إلا من ارتضى من رسول. (جن: ۲۶-۲۷)  
[خداوند،] عالم به غیب است و هیچ‌کس را از غیب خود آگاه نمی‌کند، مگر کسی را که خدا پسندیده باشد؛ یعنی رسول  
از این جا روشن می‌شود که در آیاتی که علم غیب را مخصوص خدا می‌دانند، مقصود علم غیب بالذات است؛ اما علم غیب بالغیر، مخصوص خداوند نیست؛ زیرا به نص آیه سوره جن و آیات دیگر، خداوند، بخشی از علم غیب خود را به برخی از آفریده‌های خود مانند پیامبران الهی تعلیم کرده است.

نکته دیگر، اینکه از آیه سوره جن، حصر استفاده نمی‌شود. مفاد آیه کریمه این است که رسول الهی مورد رضایت خداوند و از علم غیب بهره مند است؛ اما این را نفی نمی‌کند که غیر پیامبران نیز مورد رضایت خدا باشند و در نتیجه آنان نیز از علم غیب بهره مند باشند.

بدین سبب است که در احادیث اسلامی که از طریق شیعه و اهل سنت روایت شده، آمده است که اولیای خدا از الهام و تحدیث بهره مندند؛ یعنی چه بسا حقایقی به آنان الهام می‌شود، یا فرشته‌ای با آنان سخن می‌گوید. (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۲۶۸؛ بخاری، بی تا: ج ۲، ص ۲۹۵)

از سوی دیگر، امامان اهل بیت علیهم السلام وارثان علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده اند؛

۱. مانند این آیه شریفه: «قُلْ لَّا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» نمل/ ۶۵ - «لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» نحل/ ۷۷ - «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» (انعام: ۵۹).

بنابراین وقتی پیامبر اکرم ﷺ از علم غیب الهی برخوردار است، امامان علیهم السلام نیز آن علوم را از پیامبر اکرم ﷺ به ارث برده‌اند. محمد بن فضل هاشمی روایت کرده است که امام رضا علیه السلام به ابن هذاب فرمود: «آیا اگر به تو خبر دهم که تو در روزهای آینده به خون یکی از خویشاوندانت مبتلا خواهی شد، سخن مرا تصدیق می‌کنی؟»

گفت «نه؛ زیرا کسی غیر از خدا از غیب آگاه نیست». امام علیه السلام به او فرمود: «آیا خداوند نفرموده است: عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول؟ بنابراین آیه، رسول خدا ﷺ نزد خدا مرتضی بوده [و از علم غیب برخوردار بوده] است. ما وارثان همان پیامبری هستیم که خدا او را از غیب خود آگاه کرده است (عروسی، ۱۳۸۴: ج ۵، ص ۴۴۴).

#### نتیجه

امامت ولی عصر ﷺ از سوی پیامبر اکرم ﷺ و امامان اهل بیت علیهم السلام پیش از تولد آن حضرت مطرح شده است. از سوی دیگر، معجزات بسیاری از آن حضرت صادر شده است؛ بنابراین امامت امام عصر ﷺ علاوه بر آن که منصوص است، با برهان عقلی معجزه نیز اثبات می‌شود.

## منابع

١. بحراني، ابن ميثم، *قواعد المرام*، قم، مكتبة المرعشي، ١٤٠٦ق.
٢. بخارى، ابو عبدالله، *صحيح البخارى*، بحاشية السندی، بيروت، دارالمعرفة، بی تا.
٣. تفتازانى، سعدالدين، *شرح المقاصد*، قم، منشورات الرضى، ١٤٠٩ق.
٤. جرجاني، مير سيد شريف، *شرح المواقف*، قم، ١٤١٢ق.
٥. حر عاملی، محمد بن الحسن، *اثبات الهداة*، بيروت، مؤسسة الاعلمی، ١٤٢٥ق.
٦. حلبي، ابوالصلاح، *تقريب المعارف*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٠٤ق.
٧. جعفر بن الحسن، *المسلك فى اصول الدين*، مشهد مقدس، مجمع البحوث الاسلامیة، ١٤١٤ق.
٨. حلبي، حسن بن يوسف، *الالفين*، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ١٣٨٨ق.
٩. حلبي، حسن بن يوسف، *نهج الحق و كشف الصدق*، قم، دارالهجرة، ١٤١٤ق.
١٠. حمصی رازى، سديد الدين، *المتقن من التقليد*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١٢ق.
١١. رازى، فخرالدين، *المحصل*، بيروت، دارالكتاب العربی، ١٤٠٤ق.
١٢. سيورى، مقداد بن عبدالله، *ارشاد الطالبين*، قم، مكتبة المرعشى، ١٤٠٥ق.
١٣. سيورى، مقداد بن عبدالله، *اللوامع الالهية*، قم، مكتب الاعلام الاسلامی، ١٤٢٢ق.
١٤. صدوق، محمد بن على بن الحسين، *كمال الدين*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١٦ق.
١٥. طوسى، محمد بن الحسن، *الغيبية*، تهران، مكتبة نينوى الحديثية، بی تا.
١٦. طوسى، نصير الدين، *تلخيص المحصل*، بيروت، دارالأضواء، ١٤٠٥ق.
١٧. \_\_\_\_\_، *رسالة الأمامة*، بيروت، دارالأضواء، ١٤٠٥ق.
١٨. عروسى حويزى، عبد على، *نور الثقلين*، قم، انتشارات دارالتفسير، ١٣٨٤ش.
١٩. علم الهدى، على بن الحسين، *رسائل الشريف المرتضى*، بيروت، مؤسسه النور، بی تا.
٢٠. قوشجى، ملا على، *شرح التجريد*، قم، منشورات الرضى، بی تا.
٢١. كلينى، محمد بن يعقوب، *اصول كافي*، تهران، المكتبة الاسلامیة، ١٣٨٨ق.
٢٢. مجلسى، محمد باقر، *بحار الانوار*، تهران، المكتبة الاسلامیة، ١٣٩٠ق.
٢٣. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد*، قم، المؤتمر العاملى لالفية الشيخ المفيد، ١٤١٣ق.
٢٤. \_\_\_\_\_، *النكت الاعتقادية*، المجمع العالمى لأهل البيت، ١٤١٣ق.

